

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۱۴ جون ۲۰۱۵

سایه سخن از سر ادب کم مباد!!!

چه دیوانگیا دارد روزگار؛
گاهی شادی آفریند و گاه درد و الم؛
چه گریزان است مگر شادی
و چه فرساینده نماید ناشادی!!!
و چه حکمت است، که:

"گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به همد"؟؟؟

و اگر درد نباشد، کس قدر عافیت کجا داند؟؟؟

چند روز پیش، که بر حسب معمول احوال استاد بزرگوار، "اسیر" صاحب، را میگرفتم، مثل آن مینمود که همه چیز عادی بود. مگر شام همان روز از دوستان شنیدم، که استاد غلت خورده، افتیده و سه تار قبرغه را کسر داده و روزی چند را در شفاخانه بوده اند. روز بعد باز تلفون را برداشته و مشخصاً از حادثه ای که رخ داده بود، پرسیدم. معلوم شد، که اگر بلائی آمده بود، به خیر گذشته است!!!

ضمن یکی از نوشته های سابقم، استاد سخن، فخرالشعراء و ملک الشعراء، جناب "اسیر" را با حافظ شیرازی مقایسه کرده و گفته بودم، که اگر از جنبه های عرفانی شعر حافظ بگذریم، استاد کابلزاد ما از حافظ پارسی چیزی کم ندارد!!!

من بدین عقیده رسیده ام، که مسائل عرفانی منوط بوده به زمانی که فکر انسان به درک دنیا و مافیها قد نمیداده است. امروز مگر طفل دبستان هم میداند، که دید عرفانی و تصوفی و دینی از جهان و کائنات، افسانه ای بیش نیست و به اندازه سر سوزن و پر کاهی با علوم طبیعی سر

^۱ - مصرعی از غزل معروف شیخ اجل، سعدی شیرازی، و تمام بیت چنین است:

جور دشمن چه کند، گر نکشد طالب دوست؟؟؟
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به همد

نمیخورد؛ و چه دردآور است داستان کسانی، که از علم بُریده و بوسندهٔ آستان افسانه و خانقه گردیده اند!!!!!!

استاد اسیر در انواع شعر طبع آزموده، ولی بیشترین آثارشان در هیئت غزل بوده است. وقتی تعدد و فراوانی و اِکثار اشعار استاد اسیر را مد نظر میگیرم، میبینم، که دیگران - به شمول حضرت حافظ - تا این حد غزل نپرورده اند، ولو که مهارت خاصهٔ حافظ در فنّ غزل است؛ اگرچه معلوم نیست، که تمام غزلیات منسوب به حافظ از خود حافظ باشند!!! اشعار استاد "اسیر" اگر قسماً به مضمون قدیم عنایت دارند، قسمت معتنا بهش مگر از امروز و از درد وطن و مردم و سیاست و اوضاع زمانهٔ ما سخن میگوید. شعر استاد "اسیر" برکتی بزرگ بر سِماط سخن است؛

و سایهٔ سخن از سرِ ادب کم مباد!!!

صفحهٔ ۱۱ جون ۲۰۱۵ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" را پارچهٔ زیبای استاد معنون به "درد قبرغه" مزین ساخت و روز بعد هم مثنوی از طبع شیوای تیموری صاحب عالیجاه زیب و زینت این دستگاه گشت. من هم بدین مناسبت شعری دارم، که بلافاصله پس از خواندن پارچهٔ استاد از طبع خودآموزم تراویده است.

اسیر درد گردیده "اسیرم"	چه سازم! دامن صحرا بگیرم؟
مُدّام از درد و ناله بوده ام سیر	که درد و ناله و غم کرده پیرم
خوشا وقتا، که درد و غم نباشد	نه در حقّ صغیر و نی کبیرم
بیا جان! دمی از درد برخیز	نخیزد تا به گردون بر، نفیرم
خدایا بندگان خویش آسای	کسی را چاره ساز! و دستگیرم
ببر آلام سوی کوه و صحرا	بیاسا! قلبِ نالان و ضمیرم
بکن درمان و دارو دردها را	مرنجان کس! ز منکر یا نکیرم

"خلیل" از دست گردون، گر بنالد

چرا من در غم یاران نمیروم؟

(خلیل معروفی - برلین، ۱۱ جون ۲۰۱۵)